

## ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی

حسین بشیریه

در هر جامعه، ایدئولوژی و نگرش سیاسی گروه حاکم قطع‌نظر از اینکه از چه سرچشمه‌هایی پدید آمده باشد نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در توسعه سیاسی دارد. بر این اساس، تغییر در ایدئولوژی و نگرش گروه حاکم نیز بر روند توسعه سیاسی موثر است. در واقع، ایدئولوژی و نگرش سیاسی واسطی متغیر در تعیین شرایط توسعه سیاسی است. با این حال ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های سیاسی، بویژه نزد گروه حاکم، منشا عمل و رفتار سیاسی هستند، و ممکن است نسبت به رقابت و مشارکت سیاسی، مساعد یا نامساعد باشند. در باره ایران، فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکم به دلایل عمیق تاریخی و اجتماعی و روانشناختی، نگرش پاتریمونیالیستی بوده که در آن، ساخت قدرت به عنوان رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین میان حکام و مردم تصور می‌شده است. شکل نهادی این رابطه قدرت عمودی و پدسالارانه ممکن است در طی تاریخ بویژه در قرن بیستم دگرگون شده باشد؛ اما رابطه قدرت، علی‌رغم ورود عناصر تازه‌ای در آن، اساساً دگرگون نشده است.

چنانچه بپذیریم که ساخت و رابطه قدرت در سطح زندگی سیاسی تابعی از نوع تصور از قدرت در سطح زندگی اجتماعی و خانوادگی است، در آن صورت باید تغییر در نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های گروه حاکم را در گروه تغییرات ژرفتر اجتماعی بدانیم. منابع و سرچشمه‌های ایدئولوژی قدرت عمودی و یکجاذبه در ایران، متنوع و متعدّدند و این ایدئولوژی علاوه بر ساختار خانواده، با سنن مذهبی گذشته این سرزمین و ساختار اجتماعی سنتی و شیوه استبداد شرقی نیز در پیوند بوده است. در همین رابطه، «فداست» از ویژگی‌های اصلی قدرت سیاسی محسوب می‌شده است. بر طبق الگوی قدرت سنتی، مردم، اتباع حاکم تلقی شده و حقی برای رقابت و مشارکت نداشتند. طبیعی است که رابطه تابعیت، صرفاً با تغییر واژگان (از اتباع به شهروندان) و یا با نوشتن قانون اساسی، یکباره از میان نمی‌رود؛ بلکه با وجوه مختلف حیات اجتماعی (در سطح خانواده، مذهب و غیره) پیوند دارد. بدون تغییر این رابطه اساسی تابعیت، پارلمان و حزب و قانون اساسی معنای واقعی خود را نخواهند یافت. از سوی دیگر، برخی تحولات جدید در قرن بیستم، فروپاشی همبستگی سنتی و نیاز به ایجاد همبستگی فراگیر در قالب ایدئولوژی‌های مختلف و نیز ضرورت ایجاد تحول از بالا در ساخت اجتماعی و اقتصادی، ایدئولوژی و نگرش آمرانه گروه‌های حاکم را تشدید کرده است. یکی از تبعات نگرش پاتریمونیالیستی تصور مخالفان سیاسی به عنوان «دشمنان» بوده است. از این رو، سیاست اغلب به معنای «فن از میدان به در کردن دشمنان و رقبا» تلقی شده است تا به عنوان هنر جلب همکاری و سازش. طبعاً فرهنگ سیاسی و گرایش‌های ایدئولوژیک هر گروه حاکمی در متن فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه بهتر قابل فهم است. بدین لحاظ، در اینجا اجمالاً به بحث کلی از فرهنگ سیاسی ایران نیز می‌پردازیم، اگرچه باز باید تأکید کرد که بر طبق فرض اساسی ما، نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم از حیث تقویت یا تضعیف شرایط توسعه سیاسی به معنای مشارکت و رقابت دست کم در کوتاه مدت تعیین‌کننده‌تر از فرهنگ سیاسی عمومی است. (1)

### فرهنگ سیاسی آمریت/ تابعیت

ایدئولوژی و نگرش گروه‌های حاکم در ایران قرن بیستم، بر طبق استدلال اصلی، یکی از موانع توسعه سیاسی به معنی گسترش مشارکت و رقابت سیاسی را تشکیل می‌دهد. ریشه‌ها و مبانی و عوامل تقویت‌کننده این گونه نگرش را چنانکه گفته‌ایم هم باید در فرهنگ سیاسی به طور کلی و هم در مقتضیات سیاسی تاریخ معاصر ایران جستجو کرد. اساساً فرهنگ سیاسی یکی از پشتوانه‌های نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم است. طبعاً فرهنگ سیاسی، تغییرناپذیر نیست، اما ممکن است فرهنگ سیاسی عمومی، تحولات عمده‌ای یافته باشد و با این حال، نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم، همچنان برای توسعه سیاسی نامساعد باقی بماند. بدون پیدایش تحول مناسب در ایدئولوژی گروه‌های حاکم، بویژه نسبت به مشارکت سیاسی، افزایش تقاضای مشارکت به تنه و از هم گسیختگی سیاسی می‌انجامد. فرهنگ سیاسی ایران به دلایل مختلف و پیچیده که تفصیل آنها از عهده این مقال خارج است فرهنگ «تابعیت» در مقابل «فرهنگ مشارکت» بوده است (2)، و مجاری جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری، روی هم رفته این نوع فرهنگ را تقویت می‌کرده است. فقط تحولات در آموزش و ارتباطات و رسوخ ایدئولوژی‌های جدید، تغییراتی در آن ایجاد کرده است. در زمینه فرهنگ سیاسی تابعیت، ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های نامساعد نسبت به مشارکت و رقابت میان گروه‌های حاکم، قوت و توان می‌گیرند، بویژه با توجه به اینکه در ایران، تا مقطع زمانی مورد بحث ما، ساخت قدرت کاملاً نوسازی نشده بود و همواره عنصری از مشروعیت سنتی و یا بخشی از گروه‌های سنتی در آن حضور داشتند تمایل به نگرش مشارکت‌ستیز به قوت خود باقی مانده بود. چذین نگرشی طبعاً با ساخت قدرت عمودی یکجانبه، هماهنگی داشته است. فرهنگ تابعیت و ساخت و رابطه قدرت عمودی، پشتوانه یکدیگر بوده‌اند و در طی قرن بیستم، تمرکز منابع قدرت در دست حکومت مطلق مدرن و نوساز، نیاز به تداوم فرهنگ تابعیت را افزایش داده است.

بر اساس فرهنگ تابعیت یا پاتریمونیالیستی سنتی در ایران در دوره مذکور حاکم موجودی برتر، قهرمان، بی‌همتا بوده و به نحوی از قداست برخوردار بوده و حتی مقدس تلقی می‌شده است؛ هر چند قدرت او کاملاً مطلق تصور نمی‌شد؛ زیرا وی محدود به حدود سنت و مذهب بوده و بنابراین نمی‌توانست خودکامه باشد. اما این بدان معنا نیست که به مردم حق حکومت کردن داده شود، هر چند حق اعتراض داشته باشند. در فرهنگ تابعیت، مردم انتظار دارند که حکومت همه کارها را انجام دهد. با این حال نسبت به حکام سیاسی و

وعده و وعید آنها احساس بی‌اعتمادی وجود دارد. در فرهنگ سیاسی تابعیت، فرد می‌کوشد تا به هر نحوی که شده رضایت‌حاکم را به دست آورد و به حریم او نزدیک شود. از اینجاست که فضای فرصت‌طلبی و چابک‌سوی گسترش می‌یابد. ترس از اعمال مختلف حکومت نیز از شاخصهای چنین فرهنگی است، بویژه با توجه به آنکه حکومت پاتریمونیا، مدعی مالکیت جان و مال مردم است.

در این نوع فرهنگ سیاسی، فرصت‌طلبی و فردگرایی منفی و ترس‌آلود رواج می‌یابد. در عین حال، اعتراض به حکومت نیز گاهی صورت می‌گیرد. این اعتراض اغلب به دو شکل است: یکی اعتراض از موضع اخلاقی بر ضد فرصت‌طلبی و قدرت‌پرستی، که نمونه آن را می‌توان در اعتراضات پنهانی و خصوصی یافت. این گونه اعتراض معمولاً به عزلت‌گزینی و کناره‌جویی و انفعال کامل سیاسی می‌انجامد. نوع دوم، اعتراض ناگهانی و عصبی که پس از برهه‌ای کوتاه، دوباره جای خود را به اطاعت و تابعیت محض می‌دهد.

به طور کلی در فرهنگ سیاسی تابعیت، رفتارهای سیاسی افراد، ترکیبی است از فرصت‌طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس. چنین فرهنگی، توانایی افراد در همکاری و اعتماد به یکدیگر را تضعیف می‌کند. فرایند فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری در چنین فرهنگی، در اتباع و نیز در رهبران، نگرشها و گرایشهایی منفی نسبت به کار ویژه قدرت سیاسی ایجاد می‌کند. بعید است که گروه‌های حاکمی که در فضای چنین فرهنگی پرورش یافته‌اند، بتوانند نسبت به گسترش مشارکت و رقابت در سیاست، دیدگاه مساعدی از خود نشان دهند. (3)

آر. دی. گاستیل پژوهشی درباره ویژگیهای عمده فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی در بین اقشار مختلف طبقه متوسط ایران انجام داده است. بر اساس این پژوهش، فرهنگ سیاسی ایران زمینه مساعدی برای مشارکت و رقابت‌سیاسی ایجاد نمی‌کند. در این پژوهش نشان داده شده است که ایرانیان معتقدند که آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلبند، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد، حکومت دشمن مردم است و... (4) ماروین زونیس، فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را در دوره مورد مطالعه‌اش در چهار ویژگی خلاصه کرده است: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوء استفاده بین افراد. به نظر وی این نگرشها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند. (5)

#### ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی تابعیت

فرهنگ سیاسی تابعیت، گرچه ریشه‌های عمیق و گسترده‌ای دارد، اما خود به وسیله نوع رابطه عمودی و شیوه اعمال قدرت، حفظ یا تقویت می‌شود. بنابراین در حیطه بحث ما که به موانع توسعه سیاسی در ساختار قدرت مربوط می‌گردد این جنبه از بحث فرهنگ سیاسی تابعیت، یعنی تشدید آن به وسیله ساخت قدرت، اهمیت پیدا می‌کند؛ هرچند مبانی و علل روانشناختی، فرهنگی، تاریخی و مذهبی فرهنگ سیاسی تابعیت باید موضوع پژوهشهای دیگری قرار گیرد. بی‌شک، فرایند جامعه‌پذیری اولیه در ایران، در پیدایش و تقویت فرهنگ تابعیت بسیار مؤثر است و باید در چنان پژوهشهایی، بتفصیل مورد بررسی قرار گیرد. (6) با این حال، تشکیل و تداوم فرهنگ سیاسی، برخلاف آنچه برخی از نویسندگان مانند تالکوت پارسونز گفته‌اند، صرفاً حاصل «درونی شدن فرهنگ هنجاری از طریق مجاری جامعه‌پذیری اولیه» نیست. (7) در واقع، در آثار غربی بر تاثیر فرهنگ بر ساخت قدرت، تاکید مبالغه‌آمیزی شده است؛ در حالی که تاثیرات تقویت‌کننده رابطه و ساخت قدرت بر فرهنگ سیاسی به عنوان مانع توسعه، مورد توجه کافی قرار نگرفته است. بی‌شک رابطه میان ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی، رابطه پیچیده‌ای است؛ چنانکه یکی از صاحب‌نظران می‌گوید: «اگر قرار است مفهوم فرهنگ سیاسی را به نحوی مفید و مؤثر به کار ببریم باید آن را با تحلیلهای ساختاری تکمیل کنیم. اما مشکل این است که ساخته‌های سیاسی از یک سو محصول فرهنگ سیاسی به شمار می‌روند و از سوی دیگر فرهنگ سیاسی را شکل می‌دهند.» (8)

به طور کلی، میان فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت، رابطه باز تولید و گزینش وجود دارد. با این حال می‌توان تاثیر ساخت‌سیاسی بر فرهنگ سیاسی را انتزاع کرد. از چنین دیدگاهی است که آلموند و وربا، دو تن از صاحب‌نظران مبحث فرهنگ سیاسی، تاکید می‌کنند که فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی درونی شده در ادراکات، احساسات و ارزیابیهای مردم است.

هرگاه به نقش ساخت قدرت در حفظ و تقویت فرهنگ سیاسی توجه کنیم، تاثیر فرایندهای جامعه‌پذیری ثانویه (از جمله نظام سیاسی) آشکار می‌گردد. برای مثال گسترش بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت، در واکنش به تجربه عملکرد ساخت‌سیاسی، قابل فهم و انتظار بوده و خود حاصل فرایند جامعه‌پذیری ثانویه است. به علاوه، نباید نقش نظام و ساخت قدرت سیاسی در طی تاریخ را در همین زمینه نادیده گرفت و آن را به حساب فرایند جامعه‌پذیری اولیه (فرهنگ، مذهب و خانواده) گذاشت. خلاصه اینکه ساخت و رابطه قدرت سیاسی (مطلقه یا عمودی) فرهنگ سیاسی (تابعیت) را اگر به وجود نیاورد، دست کم تقویت و حفظ می‌کند. طبعاً چنین فرهنگی با توسعه سیاسی به مفهوم گسترش مشارکت و رقابت، نامتناسب است. با توجه به تاثیرپذیری فرهنگ سیاسی از ساخت و روابط قدرت مستقر، طبعاً بحث از آن در این حد در حیطه بحث از موانع توسعه در ساخت قدرت جای می‌گیرد. فرهنگ سیاسی تابعیت در ایران هم دست کم به وسیله حقایق زنده سیاست و قدرت تقویت می‌شود. به گفته یکی از صاحب‌نظران: «بدبینی سیاسی ریشه در واقعیت دارد و به وسیله واقعیت تأیید می‌شود و به نوبه خود واقعیت‌سیاست در ایران را شکل می‌دهد.» (9) قدرت سیاسی به این معنا، کانال و مجرای جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری ثانویه است و دست کم، همپای خانواده و دیگر مجاری جامعه‌پذیری اولیه عمل می‌کند. (10)

ماروین زونیس در الیت‌سیاسی ایران، تأثیرات ساخت قدرت بر گسترش برخی از شاخصهای فرهنگی سیاسی تابعیت را مورد بررسی قرار داده است. مثلاً در یکی از این تحلیلها نشان داده شده است که بدبینی به عنوان یکی از این شاخصها، با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی سیاسی و یا ناتوانایی در تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی رابطه دارد. بر اساس بررسیهای آماری زونیس در دوره مورد مطالعه وی، درجه پایین از احساس توانایی سیاسی با درجه بالایی از بدبینی همراه بوده است. نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که اصولاً احساس بی‌قدرتی، به احساس بیگانگی و بدبینی سیاسی می‌انجامد.

زونیس در یکی دیگر از تحلیلهای آماری خود، رابطه بدبینی سیاسی را با امکان تحریک اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. نتیجه این است که احساس عدم امکان تحریک اجتماعی، ملازم است با احساس بدبینی و بدگمانی. زونیس بر اساس تحلیلهایی از این قبیل، نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بدبینی و بی‌اعتمادی، با احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی همراهند و بویژه روابط قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدبینانه نسبت به زندگی سیاسی به طور کلی است. (11)

فرهنگ تابعیت و انقیاد، به معنای مدرن کلمه، در متن روابط قدرت و پیدایش ساخت دولت مدرن معنای بارزتری یافته است؛ زیرا در چنین ساختی است که اصولاً مفهوم شارکت‌سیاسی معنی پیدا می‌کند. در پاتریمونالیسم قدیم و فاداری فرد معطوف به چارچوبهای کوچکتر مانند خانواده، صنف و فرقه مذهبی بود. همین وفاداریها نیز مانع تکوین و فاداری در سطح دولت ملی بوده است. از سویی دیگر، ساخت دولت مطلقه نمی‌تواند رقابت و مشارکت‌سیاسی را تحمل کند، و از همین رو، به سازمانها و تشکلات مستقل، اجازه تکوین نمی‌دهد. در نتیجه، قشرهای واجد آگاهی سیاسی بتدریج به عدم فعالیت، انزوا و سیاست‌گریزی کشانده می‌شوند. در این میان، فقط کسانی که از سیاست کنارگیری می‌کنند بدبین نیستند، بلکه مشارکت‌کنندگان نیز نگرش بدبینانه‌ای دارند. در واقع هر چه افراد در زندگی سیاسی بیشتر مشارکت می‌کنند، بیشتر نگرشهای بدبینانه پیدا می‌کنند. زونیس این رابطه را به صورت زیر نمایش داده است:

همچنین در دوره مذکور، هر چه سالهای خدمت‌سردمداران سیاسی افزایش می‌یابد، سطح بی‌اعتمادی و بدبینی آنها بالاتر می‌رود.

#### تأثیر سالهای خدمت‌سیاسی در میزان بی‌اعتمادی (به درصد)

بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت سیاسی، به عنوان یکی از ویژگیهای اساسی فرهنگ سیاسی تابعیت، بدین سان واکنشی در برابر قدرت مطلقه و عمودی به شمار می‌رود. به علاوه، ترکیب اغتشاش‌آمیز سمبلیهای مشروعیت سنتی و مدرن در نهادها و رویه‌های سیاسی، پیش‌بینی اعتمادآمیز را دشوار می‌سازد. وستود، درباره امنیت‌سیاسی ایران گفته است: «داشتن خطوط و شبکه‌ای از اتحاد و ارتباط در جهات مختلف، مانع از آن می‌شود که فرد در نتیجه تحولات، مزوی شود و در معرض خطر قرار گیرد؛ و اما جستجوی این وضع آرمانی همگان را در وضع مخاطره‌آمیزی قرار می‌دهد.» (12)

همچنین بر طبق تحلیل زونیس، هر چه فرد بیشتر در نظام سیاسی مشارکت می‌کند و قدرت بیشتری به دست می‌آورد، سطح احساس عدم امنیت و در نتیجه بدبینی و بی‌اعتمادی او افزایش می‌یابد. این رابطه به شکل زیر نمایش داده شده است:

#### میزان احساس عدم امنیت در فعالیت‌سیاسی (به درصد)

بدین سان، قدرت، احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی به وجود می‌آورد؛ زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده، بلکه تابع امیال قدرتمندان خواهد بود.

در پایان باید باجمال اشاره کنیم که صرف نظر از ساخت قدرت، چندپارگیهای اجتماعی نیز موجد فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی بوده‌اند. طبعاً چند پارگی فرهنگی، به عدم تفاهم یا سوءتفاهم میان گروههای اجتماعی مختلف می‌انجامد و بدبینی و بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند و از این رو، مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت و رقابت‌سیاسی به وجود می‌آورد. رابطه میان چند پارگیها و فرهنگ سیاسی در ایران، رابطه باز تولید است؛ به این معنی که چند پارگیهای فرهنگی، مانع گسترش تفاهم و تساهل و هم‌پذیری گروههای اجتماعی نسبت به یکدیگر می‌گردد و از این طریق به تداوم فرهنگ آمریت‌تابعیت می‌انجامد. از سویی دیگر، تداوم چنین فرهنگی خود مایه هم‌پذیری و تساهل می‌شود و بدین سان چند پارگیها را تداوم می‌بخشد. در واقع، چند پارگیهای اجتماعی زمینه منازعات اجتماعی را فراهم می‌کند و سبب ایجاد شکاف در جامعه از جهات مختلف می‌گردد. در مقابل، فرهنگ «آمریت‌تابعیت» به منظور خنثی کردن آثار ناخوشایند چند پارگیها، نوعی همبستگی کاذب برقرار می‌سازد. با توجه به وابستگی متقابل این دو عامل، ظاهراً آنچه فرهنگ سیاسی آمریت‌تابعیت را به نوعی فرهنگ دموکراتیک تبدیل کند، موجب کاهش چند پارگیهای اجتماعی نیز می‌شود.

از نظر تاریخی به نظر می‌رسد که فرهنگ سیاسی آمریت‌تابعیت سنتی و قدیم در ایران، در نتیجه پیدایش خرده‌فرهنگهای سیاسی متعارض در طی قرن بیستم، تقویت شده باشد. در جامعه‌ای که بخشی از جمعیت نتواند بخش دیگری را تحمل کند طبعاً نمی‌توان انتظار داشت که فرهنگ آمریت‌سست گردد و فرهنگ سیاسی دموکراتیک جای آن را بگیرد. شکاف عمده‌ای که ویژگی بارز ساخت

اجتماعی فرهنگی ایران در قرن بیستم بوده و تحمل‌گروه‌های اجتماعی را نسبت به یکدیگر بسیار دشوار ساخته است، شکاف میان گروه‌های «سنت‌گرا» و گروه‌های «مدرنیست» بوده است. ساخت دولت مطلقه مدرن، دست کم از برخی جهات عمده، با خواسته‌های گروه‌های مدرنیست هماهنگ بوده است. از این رو ایدئولوژی رسمی حکومت، بیشتر در صدد بر تری بخشیدن به خرده‌فرهنگی در مقابل خرده‌فرهنگ دیگر بوده تا ایجاد وفاق و اجماع ملی. در واقع، یکی از ویژگی‌های عمده ساخت دولت مطلقه، تداوم نگرش مطلق‌اندیش در بین حکام سیاسی بوده است.

#### نتیجه‌گیری

فرهنگ سیاسی یا نگرشها و ایدئولوژی گروه‌های حاکم در ایران در دوره مورد بحث مغایر با مشارکت و رقابت در سیاست بوده است و از این رو، یکی از موانع توسعه سیاسی به شمار می‌رود. فرهنگ سیاسی تابعیت به معنای کلی گر چه در زمینه‌های جامعه‌پذیری ریشه دارد، لیکن به وسیله ساخت و رابطه قدرت سیاسی تشدید شده است. از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تابعیت، بی‌تفاوتی، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی است که در نتیجه عملکرد ساخت‌سیاسی، شدت یافته است. یکی از صاحب‌نظران توسعه سیاسی گفته است: «اگر درس اعتماد سیاسی، پیش از پیدایش و افزایش تقاضا برای مشارکت، فراگرفته نشود، چنین تقاضاهایی احتمالاً موجب ایجاد تنش و چند پارگی سیاسی می‌گردد.» (13) فرهنگ سیاسی در صورتی که از قید و بندهای دست و پاگیر ساخت قدرت مطلقه آزاد شود بویژه در شرایط جامعه مدرن که در معرض تحولات فرهنگی متنوع قرار دارد چه بسا متحول شود و مستعد مشارکت و رقابت در سیاست گردد. رابطه اساسی میان فرهنگ سیاسی تابعیت و ساخت قدرت مطلقه در ایران، رابطه بازتولید متقابل بوده است. ساخت قدرت می‌کوشیده است که برای تحکیم خود، بخش سنتی فرهنگ سیاسی را بازتولید کند و در مقابل، رواج این فرهنگ سیاسی پشتوانه عملکرد ساخت قدرت را تشکیل می‌دهد. اما در اینجا برخلاف ظاهر، دور فاسدی وجود ندارد. زیرا با نوسازی اقتصاد و فرهنگ جامعه تنها مانع عمده در تحول فرهنگ سیاسی، همان ساختار قدرت سیاسی بوده است. بنابراین، بحث فرهنگ سیاسی در شرایط متغیر اجتماعی نه بحثی صرفاً «فرهنگی» بلکه اساساً «سیاسی» است.

این بحث، فقط جزء کوچکی از مقوله کلی‌تر «رابطه تابعیت و انقیاد فردی با ساختار قدرت» را تشکیل می‌دهد که خود نیازمند پژوهش مفصل و جداگانه‌ای است. ساختار قدرت مطلقه در ایران در طی قرن بیستم با کاربرد تکنیک‌های مختلف اعم از اقدامات رفاهی، تامین شرایط توسعه اقتصادی و اجتماعی، پرورش شهروند ایرانی، ترویج فرهنگ باستانی، ایجاد فرد وفادار به ملت یا مذهب، فردیت تازه‌ای ساخته که در عین حال، موضوع قدرت بوده است. در این بازسازی، مواد فرهنگی پیش از عصر دولت مطلقه نیز به کار قدرت دولتی آمده است.

1. برای بحث نظری، ر.ک:

2.

3. برای بحث از برخی وجوه فرهنگ سیاسی ایران ر.ک:

4.

5.

6. در قصه‌های کودکان و امثال و حکم اسناد و فولکلور، مفاهیمی از قبیل آنچه در پایین ذکر می‌شود و با روحیه مشارکت و رقابت مغایرت دارد، بسیار رایج بوده است: زرنگی، تکروی، واگذاشتن صلاح مملکت به پادشاهان، اعتماد نکردن به کسان، از دیگران جز شر انتظار نداشتن، فرصت‌طلبی، خالی بستن، تسلیم در مقابل خصم غالب، سکوت کردن، حدنگه‌داشتن، رازداری، تملق و چاپلوسی، لاف یاری زدن در نعمت و نظیر اینها. ر.ک:

7.

8.

9. Westwood op. cit.p.124.

10. برخی از وجوه نظریه ساخت قدرت به عنوان مجرای جامعه‌پذیری ثانویه را می‌توان در منابع زیر یافت:

.11

.Westwood op. cit.p.124 .12

.Pye and Verba op. cit.p.22 .13